

ترور علمای اهل سنت؛ حمله به سرمایه اجتماعی تقریب و مهندسی شکاف مذهبی

در فاصله کوتاهی، چند خبر از ترور و کشته شدن روحانیون اهل سنت در مناطق مختلف ایران منتشر شده است؛ از شهادت مولوی محمدانور ریگی، امام جمعه اهل سنت میرجاوه، تا ترور ماموستا محمد نزهتی، امام جماعت روستای چپانه پیرانشهر، و تازه تر از همه، کشته شدن مولوی یوسف گرگیج، امام جماعت مسجد محمد رسول الله (ص) زاهدان. در گزارش های منتشرشده درباره این حوادث، عاملان حملات هنوز در همه موارد به صورت مستقل شناسایی و معرفی نشده اند؛ با این حال، مجموعه این رخدادها بار دیگر مسئله امنیت علمای اهل سنت و نسبت آن با وحدت اجتماعی و مذهبی در ایران را به موضوعی جدی تبدیل کرده است.

این حوادث را نمی توان صرفاً در چارچوب «ترور یک فرد» تحلیل کرد. عالم دینی در جامعه محلی، به ویژه در مناطق مرزی و چندمذهبی، صرفاً یک شخصیت مذهبی نیست؛ او بخشی از شبکه اعتماد اجتماعی، مرجع حل اختلاف، واسطه ارتباط جامعه با ساختارهای رسمی و در بسیاری موارد یکی از عوامل اصلی کنترل تنش های مذهبی و قومی است. از این منظر، حذف فیزیکی یک عالم اهل سنت می تواند فراتر از خسارت انسانی، به معنای هدف قرار دادن یکی از حلقه های اتصال اجتماعی باشد.

از ترور فرد به ترور سرمایه اجتماعی

در ادبیات مطالعات منازعه، خشونت علیه رهبران اجتماعی زمانی اهمیت مضاعف پیدا می کند که قربانیان دارای نقش میانجی گرانه باشند. عالم دینی ای که میان مردم و نهادهای رسمی، میان اقوام، یا میان پیروان مذاهب مختلف ارتباط برقرار می کند، بخشی از «سرمایه اعتماد» جامعه را نمایندگی می کند. بنابراین، ترور چنین شخصیتی می تواند سه پیامد هم زمان داشته باشد: ایجاد احساس ناامنی، تضعیف اعتماد عمومی و افزایش طرفیت شایعه و سوءظن.

تجربه سال های گذشته نیز نشان می دهد که روحانیون اهل سنت در ایران، صرفاً نظر از گرایش های مختلف فکری و سیاسی، بارها قربانی خشونت مسلحانه شده اند. در متن مبنا، نام هایی چون مولوی عبدالواحد ریگی، مولوی محمدکریم حملی، عبدالحق کاردار، مولوی عبدالغفور جمالزهی، مولوی مصطفی جنگل زهی،

ماموستا محمد شیخ الاسلام، ماموستا برهان عالی و شیخ علی دھواری به عنوان نمونه‌هایی از روحانیون اهل سنتی آمده است که در سال‌های گذشته هدف ترور قرار گرفته‌اند.

وجه مشترک همه این پرونده‌ها را البته نباید با شتاب به یک عامل واحد فروکاست. زمینه‌های امنیتی، قومی، مذهبی، رقابت‌های محلی، فعالیت گروه‌های مسلح و افراطی و تحولات سیاسی هر منطقه ممکن است در هر پرونده متفاوت باشد. از همین رو، تحلیل علمی اقتضا می‌کند میان «الگوی مشترک» و «عامل مشخص هر حادثه» تفکیک شود.

چرا علمای وحدت‌گرا در معرض تهدید قرار می‌گیرند؟

یکی از نکات مهم در بررسی پرونده‌های پیشین، نقش برخی از علمای اهل سنت در تقویت مناسبات میان مذاهب است. در گزارش مربوط به مولوی عبدالواحد ریگی، برای نمونه، از مواضع صریح او درباره اخوت شیعه و سنی، امنیت کشور و حمایت از نظام جمهوری اسلامی یاد شده است. در همان گزارش آمده است که وی پیش از ترور، با وجود دریافت تهدیدهای مکرر، بر مواضع خود درباره ضرورت نظام اسلامی و وحدت میان مسلمانان تأکید کرده بود.

در مورد مولوی مصطفی جنگل‌زهی نیز متن مبنا از فعالیت‌های او در زمینه وحدت شیعه و سنی و مقابله با جریان‌های افراطی سخن می‌گوید و ترور او را در امتداد تهدیدهایی قرار می‌دهد که پیش‌تر متوجه فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی او شده بود.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که برای برخی جریان‌های افراطی، مسئله فقط اختلاف مذهبی نیست؛ بلکه اصل امکان همزیستی، همکاری و شکل‌گیری هویت مشترک اسلامی می‌تواند تهدید تلقی شود. در چنین وضعیتی، عالم وحدت‌گرا نه فقط به دلیل تعلق مذهبی، بلکه به دلیل نقش اجتماعی و ارتباطی خود هدف قرار می‌گیرد.

جغرافیای متفاوت، مسئله‌ای مشترک

یکی از نکات قابل توجه در رخدادهای اخیر، پراکندگی جغرافیایی آنهاست. یک حادثه در جنوب شرق کشور و دیگری در شمال غرب رخ داده است. مولوی محمدانور ریگی در میرجاوه و ماموستا محمد نزهتی در پیرانشهر هدف حمله قرار گرفتند و سپس خبر کشته شدن مولوی یوسف گرگیج در زاهدان منتشر شد.

این پراکندگی به خودی خود اثبات‌کننده وجود یک شبکه واحد نیست و نباید از آن نتیجه‌ای فراتر از داده‌های موجود گرفت. اما از منظر سیاست اجتماعی، یک نکته روشن است: هرگاه خشونت مذهبی در مناطق دارای تنوع قومی و مذهبی تکرار شود، آثار آن محدود به محل وقوع حادثه نمی‌ماند و می‌تواند به ادراک عمومی از امنیت و مناسبات میان مذاهب سرایت کند.

از این منظر، مقابله با چنین حوادثی فقط وظیفه نهادهای امنیتی نیست. نهادهای دینی، رسانه‌ها، نخبگان محلی و نهادهای فعال در حوزه تقریب نیز در جلوگیری از تبدیل یک حادثه امنیتی به بحران اعتماد، نقش تعیین‌کننده دارند.

خطای راهبردی: تبدیل اختلاف مذهبی به روایت «شیعه در برابر سنی»

تروریسم مذهبی زمانی بیشترین اثر سیاسی خود را به دست می‌آورد که قربانی و مهاجم در قالب یک دوگانه مذهبی بازنمایی شوند. اگر یک عالم اهل سنت ترور شود، نخستین خطر این است که حادثه از یک جنایت تروریستی به نزاعی میان شیعه و سنی تعبیر شود. در مقابل، اگر بدون ارائه شواهد کافی، عامل حادثه فوراً به یک گروه یا دولت مشخص منتسب شود، امکان بررسی دقیق پرونده و شکل‌گیری اجماع اجتماعی درباره حقیقت حادثه نیز کاهش می‌یابد.

از این رو، سیاست رسانه‌ای در قبال ترور علمای اهل سنت باید بر سه اصل استوار باشد: دقت در انتساب، پرهیز از تعمیم و برجسته‌کردن هویت مشترک قربانی و جامعه.

در حوادث اخیر نیز برخی منابع رسمی، عاملان را به جریان‌های تجزیه‌طلب یا عناصر وابسته به دشمنان خارجی نسبت داده‌اند؛ در حالی که در بعضی موارد، تا زمان انتشار گزارش‌های موجود، جزئیات پرونده و هویت عاملان به‌طور مستقل و کامل روشن نشده است. برای یک رسانه تخصصی حوزه تقریب، این تفکیک اهمیت ویژه‌ای دارد.

تقریب زمانی معنا پیدا می‌کند که امنیت «دیگری» مسئله ما باشد

تقریب مذاهب را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از نشست‌ها، بیانیه‌ها و مناسبت‌های تقویمی دانست. یکی از آزمون‌های واقعی تقریب آن است که امنیت، کرامت و جان پیروان مذاهب مختلف، به یک مسئله مشترک تبدیل شود.

از این منظر، ترور یک عالم اهل سنت فقط مسئله اهل سنت نیست؛ همان گونه که ترور یک عالم شیعه نیز صرفاً مسئله شیعیان نیست. منطق تقریب بر این اصل استوار است که امنیت مذهبی، امنیتی مشترک است و تضعیف یکی از مذاهب، در نهایت به تضعیف کلیت جامعه اسلامی منجر می شود.

در همین چارچوب، اقدام مشترک علمای اهل سنت در محکومیت تجاوز خارجی و تأکید بر ضرورت حفظ وحدت امت اسلامی، نشان می دهد که ظرفیت قابل توجهی برای شکل گیری موضع مشترک در میان عالمان مذاهب وجود دارد.

مسئله اصلی پس از هر ترور چیست؟

پرسش اساسی فقط این نیست که «چه کسی ترور کرد؟»؛ بلکه باید پرسید «ترور قرار است چه اثری بر جامعه بگذارد؟»

اگر هدف تروریست ایجاد شکاف مذهبی باشد، پاسخ مؤثر صرفاً دستگیری عامل مسلح نیست؛ بلکه باید شبکه اجتماعی تولیدکننده اعتماد را نیز تقویت کرد. اگر هدف ایجاد بی اعتمادی میان مردم و نهادهای رسمی باشد، پاسخ باید از مسیر شفافیت، پیگیری قضایی و اطلاع رسانی دقیق عبور کند. اگر هدف ایجاد هراس در میان علمای وحدت گرا باشد، پاسخ باید تضمین عملی امنیت و استمرار فعالیت آنان باشد.

به همین دلیل، پس از هر حادثه تروریستی باید دست کم چهار مسیر هم زمان دنبال شود:

نخست؛ کشف حقیقت. عاملان، آمران، پشتیبانان و انگیزه های حادثه باید با تحقیقات تخصصی و مستند شناسایی شوند.

دوم؛ صیانت از جامعه محلی. امنیت علما و مراکز دینی باید در مناطقی که سابقه خشونت دارند، به صورت پیشگیرانه و نه صرفاً پس از وقوع حادثه دنبال شود.

سوم؛ مدیریت روایت. اطلاع رسانی باید از انتساب های اثبات نشده، تعمیم قومی و مذهبی و ادبیات تحریک آمیز پرهیز کند.

چهارم؛ بازسازی سرمایه اجتماعی. پس از حادثه، حضور و گفت و گوی مشترک علمای شیعه و اهل سنت،

مشارکت اجتماعی خانواده‌های قربانیان و استمرار برنامه‌های مشترک مذهبی و فرهنگی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

از محکومیت ترور تا ساختن مصونیت اجتماعی

تجربه چند دهه گذشته نشان می‌دهد که صرف محکوم کردن ترور، هرچند ضروری است، برای مقابله با پیامدهای آن کافی نیست. جامعه‌ای که در آن اعتماد میان مذاهب نهادینه شده باشد، ظرفیت بیشتری برای خنثی کردن پروژه‌های تفرقه‌آمیز دارد.

از این منظر، «مصونیت اجتماعی در برابر افراط‌گرایی» باید یکی از اهداف جدی سیاست تقریب باشد. این مصونیت از طریق شناخت متقابل مذاهب، ارتباط مستمر علمای شیعه و اهل سنت، تقویت نهادهای میانجی، آموزش سواد رسانه‌ای و مقابله علمی با ادبیات تکفیری و نفرت‌پراکن شکل می‌گیرد.

در چنین الگویی، تقریب از سطح گفت‌وگو درباره وحدت به سطح تولید ظرفیت اجتماعی برای مقاومت در برابر تفرقه ارتقا می‌یابد.

ترور علمای اهل سنت در این معنا، صرفاً یک پرونده امنیتی نیست؛ آزمونی برای میزان استحکام پیوندهای اجتماعی میان مسلمانان است. پاسخ به این آزمون نیز نباید در سطح شعار باقی بماند. هر حادثه باید به شناخت دقیق تر شبکه‌های افراطی، حفاظت مؤثرتر از نخبگان دینی، ارتباط نزدیک‌تر با جوامع محلی و تقویت اعتماد میان پیروان مذاهب منجر شود.

اگر تروریست‌ها با حذف یک عالم دینی به دنبال خاموش کردن صدای تقریب هستند، پاسخ واقعی آن است که صدای وحدت پس از هر ترور نه تنها خاموش نشود، بلکه عقلانی‌تر، مستندتر و اجتماعی‌تر از گذشته شنیده شود.